

تبیین تمثیل دوم (اصل علیت) در نقد عقل محض

محمدهادی حاضری *

محمد محمدرضایی **

چکیده

به فراخور مناقشات جریان عینی‌سازی مفهوم ذهنی علیت، توجه کانت به اصل علیت جلب شد؛ پرسشی که همواره در امتداد تردیدهای فیلسوفان دوره مدرن درباره دوگانگی نفس و بدن وجود داشته است. فیلسوفانی همچون هیوم، که یکی از تأثیرگذاران بر اندیشه کانت بود، مسیر علیت را در ذهن متوقف کردند تا خارج و وقایع بیرونی را از رابطه ضروری علی محروم کنند؛ اما کانت تلاش کرد اصل علیت را در واقعیت پدیداری پیاده کند و ضرورت برگشت‌ناپذیر توالی پدیدارها را با تمثیل تجربی اثبات کند. تمثیل تجربی، یعنی راهی که بدان، تصورات پدیدارها، که هرآینه رابطه متوالی و متعاقب متعلق تجربه ممکن‌اند، با قاعده‌ای کلی و ضروری، محکم و برگشت‌ناپذیر شوند. کانت با توجه به صورت ادراک زمان، که امکان پدیداری اشیا بر آن متکی است، و پُر بودن زمان، یعنی عدم امکان حصول پدیدار بدون سبقت پدیدار پیشین، علیت را قاعده‌ای ساخت که این رابطه را خلل‌ناپذیر کند.

کلیدواژه‌ها: زمان، پدیدار، قاعده، اصل علیت، برگشت‌ناپذیری.

* دانشجوی دکتری فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم (hadihazeri@gmail.com).

** استاد گروه فلسفه دین دانشگاه تهران، پردیس فارابی.

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۶/۳۰.

مقدمه

«ما در واقع از اشیا فقط آن چیزی را ماتقدم می‌شناسیم که خود در آن‌ها قرار می‌دهیم.» (B XVIII) این جمله می‌تواند تمام آنچه را در این نوشتار به دنبالش هستیم، روشن کند. شناخت، فهم، درک و در عبارتی ملموس‌تر، مال خود کردن اشیا اطرافمان، مسئله ایمانوئل کانت است. رابطه ما، که فاعل شناساییم، با جهان خارج چگونه است؟ از نظر او «این جهان» از آن تو است؛ بنابراین از پیش خود، بدون ویژگی‌ها و آنچه تو بدان اعطا می‌کنی، وجود هستی‌شناسانه ندارد. به نظر کانت، هر چه در اطراف ما می‌گذرد، از گذرگاه و صافی ذهن گذر کرده است و به معنای دقیق کلمه، اصلاً ممکن نیست بدون انسان و ذهن او «وجود» داشته باشد.^۱

پس اگر بخواهیم از رابطه حوادث و وقایع این جهان پیرامون سخن بگویم، باید به خود بازگردیم و ملاحظه کنیم چه عناصر پیش‌تجربی و ماتقدمی به داده‌های حسی واردشونده (به ذهن) اعطا می‌کنیم. یکی از این روابط، رابطه و پیوندی آمدی یا متوالی یا به تعبیر کانت، «علی» است. از نظر کانت، یکایک پدیدارهایی که هر کدام پس از دیگری جلوه‌گر می‌شوند، خصوصیتی درونی دارند که به شکل قاعده‌ای کلی، شکل‌دهنده رابطه‌ای معروف به «علی» می‌شوند. اما این رابطه چگونه اثبات می‌شود؟ این وظیفه برعهده «تمثیل»^۲ است.

هدف کانت از سخن گفتن درباره «تمثیل‌ها»، اثبات صحت و کاربرد مقولات فاهمه

۱. گرچه اینجا مجال بحث نیست و شاید درباره همین بخش از نظریه معرفتی - وجودشناختی کانت، کتاب‌ها باید نوشت، بد نیست متذکر شویم که تلقی رایج از نظام کانت، دست‌کم میان کانت پژوهان ایرانی، فقط معرفتی و منطقی است. به نظر ایشان، کانت از رهگذر منطق و قضیه، عالم را می‌سازد؛ از این رو می‌توان از منطق به واقعیت و خارج دست یافت؛ یعنی نظام کانت معرفتی است، نه وجودشناسانه. «از نظر کانت معرفت و علم همواره در قالب تصدیق و حکم ممکن است ... و اساساً شاهکار فلسفه خود، یعنی نقد عقل محض را با بحث قضایا آغاز کرده است و امکان مابعدالطبیعه را طفیلی امکان قضایای تألیفی ماتقدم دانسته است.» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

2. Analogy



در معرفت حسی است. تمثیل نزدیک‌ترین راه به مشهودهای حسی است، با این تفاوت که از بیرون متأثر نشده است و در مرحله‌ای قرار دارد که داده‌های حسی به درون انتقال یافته‌اند؛ از این رو به یگانگی و وحدت دریافت‌های حسی، یعنی ارتباط هر یک با هم نظر دارد. «دومین تمثیل» از تمثیل‌های تجربی، به ارتباط تنگاتنگ پدیداری با پدیدار پیشین خود، یعنی «اصل علیت» اختصاص یافته است. آنچه از معنا و مفاد اصل علیت در نظر ما رایج است، گزاره‌ای مشهور است: هر معلولی به علت احتیاج دارد. کانت در تمثیل دوم، راز این احتیاج را با برهان روشن می‌کند.

کانت، همانند سایر فیلسوفان، در پی پاسخ به این پرسش مهم، دست به گریبان دو نحله فلسفی در عصر خویش است. عقل‌گرایانی که این حقایق را عقلی برمی‌شمرند که به قاعده تناقض برگشت می‌کند؛ بنابراین معلول بدون علت تناقض است. گروه دیگر، تجربه‌گرایانی بودند که به شکاکیت گرویدند؛ زیرا حقایق بیرون از انسان و آگاهی وی را به آن‌ها متزلزل و نامعلوم می‌شمردند؛ پس فقط به چیزی اعتماد می‌کردند که ذهن از عادت و تداعی تصورات می‌شناسد. نتیجه سخن این گروه، حذف ضرورت و کلیت از احکام شناختی انسان است که کانت آن را «مستلزم نفی هرگونه معرفت می‌داند.» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۹۸)

اکنون هدف کانت از بیان تمثیل‌های تجربی^۱ و به‌ویژه تمثیل دوم، آن است که با برهان نشان دهد که مقوله علیت، پیوند پدیدارهای پشت‌سرهم را ضروری می‌کند و چنین اصلی برای فهم حوادث جهان لازم است. باید توجه کرد که «برهان» در اینجا چینش مقدمات و حصول نتیجه‌ای خاص (آن‌گونه که در منطق آمده) نیست، بلکه یادآوری می‌کند که ارتباط پدیدارهای زمان‌مند (چینش یافته در قطاری پشت‌سرهم) چگونه ضروری و مستحکم می‌شود.

آنالوژی‌های تجربه یا تمثیل‌ها، مسیر شناخت رابطه پدیدارها و اندراج آن‌ها ذیل مقولات فاهمه است تا هدف از تحلیل اصول محقق شود؛

«آنالوژی تجربه در نقش قاعده عمل می‌کند؛ زیرا آنچه در مرحله اولیه شهود، یعنی در گام اول تأثیرپذیری حواس از اشیا، وارد ذهن می‌شود، اطلاعات و داده‌های جدا از هم‌اند و لازم است آن‌ها که به یکدیگر مرتبط‌اند و مشابهت دارند، مطابق چنین قاعده‌ای به هم برسند و وحدت یابند. این وظیفه آنالوژی تجربه است.» (A 180; B 223)

کمپ اسمیت می‌گوید: «قطعیت پیشین و کامل اصول دینامیکی را فقط از راه پریچ و خم برهان استعلایی می‌توان اثبات کرد.» (Smith, 2003: 346)

کانت در تمثیل‌ها از سه مقوله جوهر، علیت و مشارکت بحث می‌کند. این سه برآمده از سه حالت زمان (۱) پایداری و ثبات؛ (۲) توالی؛ (۳) هم‌بودی‌اند. رسالت کانت در تمثیل‌ها، استدلال بر مقولات نسبت بر پایه تعیین نسبت پدیدارها در زمان است. وی در ویرایش نخست می‌گوید: «اصل عمومی آن‌ها این است: وجود همه پدیدارها، به‌نحو پیشین، از قاعده‌هایی تبعیت می‌کند که وظیفه این قواعد تعیین جایگاه هر پدیدار در ارتباط با پدیدار دیگر در یک زمان است.» (A 176) بنابراین، استدلال‌های مطرح‌شده در این تمثیل‌ها، برای آن است که قاعده‌هایی برای تعیین (یعنی ضروری‌سازی و استقرار) نسبت زمانی هریک از پدیدارها با پدیدار پیشین و پسینش شکل بگیرد. گاهی پدیداری در همه زمان‌ها ثابت است، گاه پشت‌سر پدیدار پیشین می‌آید و گاه با پدیدار دیگر هم‌زمان است.

اما نکته مهم در اینجا «وحدت نفس فاعل شناسا» همچون دریافت‌کننده دریافت‌های حسی است. به نظر کانت، چیزی که هر سه آنالوژی را سروسامان می‌دهد و در بُن هریک باید وجود داشته باشد، یگانگی نفس شناساست که وحدت ترکیبی همه پدیدارها را مطابق نسبتشان در زمان تعیین می‌کند. وی در آغاز ویراست دوم می‌گوید: «اصل آن‌ها این است: تجربه فقط با تصور پیوستگی ضروری دریافت‌های حسی، ممکن است.» (B 218) نسبت پدیدارها در ذهن فاعل شناسا درک می‌شود، که به صورت حس درونی، یعنی زمان



وابسته است؛ «زیرا خودآگاهی اصلی به حس درونی (یعنی به مجموع کلی همه تصورها)، و هرآینه به صورت حس درونی، یعنی نسبت میان پدیدارهای زمان‌مندشده، ربط پیشین دارد.» (A 177; B 220)

این تحقیق از آن رو مهم است که نسبت اصل علیت به منزله مقوله‌ای ذهنی و رخدادهای جهان بیرون را روشن می‌کند. بدین منظور ابتدا باید تعریف اولیه کانت را از علیت معلوم کنیم، آنگاه براهین را توضیح دهیم.

تعریف علیت

شیوه به‌ظاهر منطقی و متداول در شروع هر مسأله فلسفی آن است که ابتدا موضوع را به روشنی تعریف کنیم تا ذهن مطالعه‌گر با آمادگی وارد بحث شود؛ اما از نظر کانت، این روش صحیح نیست. گرچه وی به تعیین منظور اعتقاد دارد، نگرش او به نوع ورود به مسائل، متفاوت است. به نظر او تعیین مفهوم، پیش از شناخت مصادیق آن ناممکن است. «او ورود به بحث با ارائه تعریفی از مفاهیم را درست نمی‌داند و یکی از ایرادات عمده او به فلسفه‌هایی چون فلسفه ولفی این است که مفهومی را خود تعریف می‌کنند و استلزامات آن را از دل آن (طبعاً به نحو توتولوژیک) بیرون می‌کشند؛ اما به نظر کانت در این استنتاج‌های همان‌گویانه، همواره چیزی فرض می‌شود، نه اثبات.» (حجت، ۱۳۸۴: ۲۸)

برای بررسی‌های فلسفی، بسیار خوب است ابتدا به فهم مردم از مسئله و ارتباطشان با آن توجه کنیم، نه اینکه چیزی را در تعریف بگنجانیم و آنگاه به دنبال لوازم آن بگردیم، بدون توجه به نسبتی که در عمل، بین مردم و آن وجود دارد؛ بنابراین، کانت پس از آنکه «هویت تجربه‌زمانی را تحلیل می‌کند و می‌یابد که متضمن علیت به معنای توالی ضروری است» (همان) به علیت دقت و توجه می‌کند.

این نکته را باید پیش‌چشم داشت که همه پدیدارها «متوالی» تجربه می‌شوند. کمپ اسمیت می‌گوید:

«این نکته مشترک هر سه آنالوژی است. در آنالوژی اول و سوم، مسئله آن است که این تمثالات صرفاً متوالی، چگونه پایدار و هم‌وجود شوند. در آنالوژی دوم، مسئله این است

که چگونه از این تمثالات متوالی، نظریه‌ای به دست آید که تمایز تعیین سوژکتیو مطابق با ادراک ما (ذهنی) و سلسلهٔ ابژکتیو حوادث (عینی) را توضیح دهد؛ به عبارت دیگر تشخیص نظم دل‌بخوایی و برگشت‌پذیر و نظم پایدار و محکم. (Smith, 2003: 371) در تمام آنالوژی‌ها با پدیدارهایی مواجهیم که پشت‌سرهم برای ما پدیدار می‌شوند؛ زیرا تجربه فقط با صورت زمان ممکن است و هر متعلقی که وارد حس درونی ما می‌شود، پیش از خویش پدیداری دیگر می‌بیند. همین نکته بسیار تعیین‌کننده، در دو آنالوژی دیگر نیز وجود دارد؛ اما تفاوت آن‌ها با آنالوژی دوم این است که این نظم و ترتیب را به نظمی دل‌بخوایی و برگشت‌پذیر تبدیل می‌کنند، ولی آنالوژی دوم اثبات می‌کند که پایدار، محکم و برگشت‌ناپذیر است.

و کانت خود می‌گوید:

«همهٔ پدیدارها در زمان‌اند، پس می‌توانند جوهرگونه (آن‌گونه که صورت پایدار شهود درونی است)، هم‌بود، و یا متوالی توضیح داده شوند؛ بنابراین، زمان در همهٔ تغییرات پدیدارها باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند؛ چون فقط زمان است که توالی و هم‌بودی توسط او توضیح می‌پذیرند و متعین می‌شوند؛ اما زمان نمی‌تواند به خودی‌خود درک شود؛ در نتیجه، باید در ابژهٔ ادراک، یعنی در پدیدارها مندرج باشد.» (A 179; B 224-5)

برهان‌های علیت

کانت براهین را از یکدیگر متمایز نکرده و سبب اختلاف شارحان شده است. ما در ترتیب برهان‌ها مطابق نظر کمپ اسمیت پیش می‌رویم:

برهان اول

مقدمهٔ اول - منظور از «رخداد» چیست؟ به عبارت دیگر، در مجموعهٔ پدیدارهای تجربه‌شونده، پس از هر تجربهٔ حسی، به متعلق دیگری برمی‌خوریم که امکان تجربهٔ آن وجود دارد. رویداد پدیدار جدید چگونه است؟ پدیدار جدید پیش از آنکه باشد، نبوده است. رخداد، اتفاق افتادن و ایجاد شدن چیزی است که پیش‌تر وجود نداشته است.

مقدمهٔ دوم - چگونگی ادراک رخداد: «فقط هنگامی می‌تواند به‌سان آروینی (تجربی) با حس درک شود که یک پدیدار پیشین وجود داشته باشد، که این جاوَر (چیز) را در



خود نمی‌گنجانند.» (کانت، ۱۳۸۳: B 237; A 192)

ادراک پدیدار جدید، نیازمند پدیداری است که پیش از آن بوده است، با این ویژگی که پدیدار پیشین شامل پدیدار دوم نباشد؛ زیرا درغیراین صورت، «جدید» نخواهد بود. اما آیا امکان ندارد این «جدید بودن» پس از عدم پدیدار پیشین وجود یابد؛ یعنی پس از آنکه مدت زمانی خالی از پدیدار وجود داشت؟ چرا همیشه محتوای زمان پیشین پُر است؟

کانت پاسخ می‌دهد همان‌گونه که زمان تهی ادراک‌شدنی نیست، اتفاقی هم که روی می‌دهد، نمی‌تواند به‌دنبال زمان تهی بیاید؛ درنتیجه، هستی‌پذیری که پیش از آن هیچ‌گونه شیئی وجود نداشته باشد، نمی‌تواند ادراک شود؛ به عبارت دیگر، همهٔ زمان پُر است و ممکن نیست شیئی بخواهد وجود پیدا کند، درحالی که متصل به زمانی خالی باشد، بلکه بی‌گمان پیش از آن، رویداد دیگری در زمان پیشین وجود دارد؛ بنابراین، هر رویدادی که رخ می‌دهد، «ادراکی» حسی است که به‌دنبال ادراک حسی قبل، توسط صورت شهود حسی زمان می‌آید.

مقدمهٔ سوم - به دلیل همین پیوستگی زمانی، پی‌درپی آمدن ادراکات، نظم‌ی ضروری دارد.

کانت برای تقریب این ضرورت، از مثال خانه و کشتی استفاده می‌کند. او می‌خواهد نشان دهد که فرآیند ادراک، نظم معینی دارد. دریافت حسی ما از جایگاه اولیهٔ کشتی در بالای رودخانه، با ادراک حسی مان از جایگاه بعدی آن در نقطهٔ پایین تر رودخانه تعویض نمی‌شود؛ اما ادراک خانه چنین نظم‌ی را به ادراک تحمیل نمی‌کند و امکان ترتیب‌بندی‌های دلخواهانه نفی نمی‌شود؛ بنابراین، «این قاعده (پیوستگی ضروری) در دریافت حسی آنچه رخ می‌دهد، همواره وجود دارد و زنجیرهٔ دریافت‌های حسی را که در پی یکدیگر می‌آیند، ضروری می‌کند.» (A 193 - B 238) خانه پدیداری است که اتفاق نویی را دربر ندارد و همه چیز در برابر چشمانِ مدرک بی حرکت، ثابت قرار گرفته است؛ اما چنان‌که ابتدا گفتیم، رویداد، یعنی حرکت، تغییر، از نو آمدن و وجود پس از نبودن؛ بنابراین، همهٔ ادراکاتی که رویدادها را فراهم می‌آورند، متوالی‌اند. زمان تهی هم که گفتیم

مردود است؛ پس این قاعده و نظمی ضروری است.

سپس به نسبت توالی عینی و توالی ذهنی صرف اشاره می‌کند: «پی درپی آمدنِ ذهنیِ ادراک، از پی درپی آییِ عینیِ پدیدارها مشتق می‌شود.» (Ibid) توالی عینی، توالی ذهنی را معین می‌کند؛ بدین معنا که اگر چنین نبود، در توالی ذهنی صرف، تمایز پدیدارها ممکن نبود. تعینِ توالیِ ذهنی با توالی عینی، یعنی ادراکِ رویدادها طبق نظم پدیدارها رخ می‌دهد. نتیجه: این همان قاعده‌ای است که در صدد توضیحش بودیم. من نمی‌توانم ادراک خویش را به شیوه دیگری مرتب کنم، مگر دقیقاً با همین پیوند؛ بنابراین در آنچه معمولاً پیش از رویدادی می‌آید، باید هم‌خواند با چنین قاعده‌ای ... که این رویداد همواره و به شیوه‌ای ضروری مطابق با آن شرط پیش می‌آید؛ ولی من نمی‌توانم وارونه به عقب بازگردم و آن چیزی را تعیین کنم که نخست می‌آید (با ادراک) (Ibid). اکنون باید اشکالی را مطرح و پاسخ آن را بررسی کنیم. در مثال اول، کشتی از بالای رودخانه به پایین حرکت می‌کند، ما مدرک و تابع نظم زمانی و توالی آن هستیم. در مثال دوم، خانه که متعلق ادراک است، توسط خودمان تغییر می‌کند. این دو چه تفاوتی دارند؟ چرا کانت از این دو مثال استفاده کرده است؟ مگر ممکن نیست در این مثال‌ها مناقشه کرد؟ البته صرف مناقشه در مثال نیست، بلکه دو نوع نظم ادراکی را بررسی می‌کند.

توضیح اشکال آن است که اگر نظم ادراک در حرکت کشتی تحمیلی است، پس در ادراک خانه نیز تحمیلی است. اگر حرکت چشمان ما از پایین به بالای خانه باشد، مجبوریم ابتدا پایین آن و سپس اجزای بالاتر را ببینیم. در مثال کشتی، خود «متعلق» ادراک و در مثال خانه، «نقطه ادراک» تغییر می‌کند، که در هر دو، ادراک ما تابع نظم زمانی عینی می‌شود.

پاسخ به اشکال و بررسی تفاوت این دو مثال:

نکته اصلی در بیان این دو مثال از سوی کانت، توجه به عینیت توالی در یکی و عدم آن در دیگری نبوده است. عینیت توالی در مثال کشتی به این معنی است که نمی‌توانیم مسیر حرکت کشتی را (از بالای رودخانه به پایین) تغییر دهیم و ادراک درونی ما تابع



حرکت بیرونی کشتی است. کانت این ناچاری و ناتوانی ما را به معنای علیت نگرفته است، که اگر چنین بود نمی توانست در برابر منکرین علیت مقاومت کند؛ زیرا چنین تصویری به سود کسی است که پیوستگی علت و معلول را اتفاقی و انطباق تصاویر پی در پی خارج در ذهن می داند. آنچه مدنظر کانت است، ادراک شیء در طول زمان است. در مورد اول، طول زمان، ادراک را تعیین می کند. در دیگری، به دلیل همبودی متعلق های ادراک در طول زمان، می توانیم ادراک را تغییر دهیم و جابه جا کنیم (برگشت پذیری).

«شاید بتوان این طور گفت که دو صورت پیشین ادراک، یعنی زمان و مکان، مستلزم دو بستر برای ادراک اند: یک بستر طولی (مربوط به امور متوالی در زمان) و یک بستر عرضی (مربوط به ادراک امور هم بود در مکان). در مورد اول از حیث نظم ادراک، امکان گزینش برای مدرک وجود ندارد و نظم ادراک ضروری است؛ اما در مورد دوم، برای مدرک امکان گزینش (البته نه امکان نامحدود) در مدرکاتش وجود دارد.» (حجت،

(۴۸:۱۳۸۴)

بنابراین، همه همت کانت در این دو مثال، ابراز قاعده مندی در ادراک زمانی است. اگر چه باید گفت مثال ها خالی از مناقشه نیستند، این مشکل در همه مباحث دقیق فلسفی وجود دارد که یافتن مثال کاملاً متناسب و خدشه ناپذیر دشوار است.

برهان دوم

«اینک فرض کنیم که پیش از رویداد، هیچ چیزی نیاید، تا این رویداد طبق قاعده ای ضرورت یابد که از آن چیز مقدم ناشی شود؛ در این حال هرگونه پی در پی آبی دریافت های حسی فقط و فقط در ادراک (ذهن) باقی می ماند؛ یعنی فقط ذهنی خواهد بود ... بدین سان ما فقط بازی تصور خواهیم داشت که به هیچ عینی مربوط نمی شود؛ یعنی از راه دریافت حسی ما هرگز پدیدار، به لحاظ نسبت زمانی، از پدیدار دیگر متمایز نخواهد شد ... از این رو من نمی توانم بگویم در پدیدار، دو شیء در پی یکدیگر می آیند، بلکه فقط ادراکی به دنبال ادراک دیگر می آید؛ اما این دو فقط درونی اند و هیچ عینیتی را تعیین نمی کنند؛ در نتیجه به هیچ روی برای شناخت هرگونه متعلق معتبر نیست، حتی در

پدیدار.» (A 194-5; B 239-40)

مقدمه اول - کانت نشان می‌دهد که توالی عناصر ادراک، بدون توالی عینی و خارجی، بی‌اعتبار است؛ زیرا چیزی که از درون و ذهن برمی‌آید، فقط تصویرهایی است که در ذهن به دنبال یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ درحالی‌که ضرورت (تقدم و تأخر هر یک از دیگری) ندارند و امکان هر جابه‌جایی (همچون دریافت حسی خانه) وجود دارد. فقط در صورتی تصور الف پیش از تصور ب قرار می‌گیرد که قاعده‌مند شده باشد.

مقدمه دوم - قاعده‌مندی بر شیئی متکی است که مقدم شده است. «قاعده‌ای که هماهنگ با آن، پدیدارها در پیامد خویش، یعنی آن‌طور که روی می‌دهند، با شیء قبلی معین می‌شوند.» (A 195)

مقدمه سوم - امکان تجربه، از اساس به تحقق «روی‌دادگی» پدیدار وابسته است و این تحقق، به پیش‌فرض حادثه دیگر متکی است که پیش از آن وجود داشته است. «تجربه چیزی که رخ می‌دهد، فقط بر پایه این پیش‌فرض ممکن است.» (Ibid)

مقدمه چهارم - بنیان کشف قاعده:

«... ما فقط با ادراک و مقایسه رویدادهای بسیار که به دنبال رویدادهای پیشین آمده‌اند، رهنمون شده‌ایم تا قاعده‌ای را کشف کنیم. طبق این قاعده، رویدادهایی معین همواره به دنبال پدیدارهایی معین می‌آیند و نخست با این جریان است که ما انگیزه یافته‌ایم تا مفهوم علت را برای خود شکل دهیم.» (A 196 - B 240)

نتیجه: ضرورت و کلیت قانون علیت به صورت پیشین اثبات می‌شود. بدون این نکته، تجربه استعلایی ممکن نخواهد بود.

ولی مفهوم علت بر این اساس فقط تجربی خواهد بود و قاعده‌ای را تشکیل می‌دهد (هرچه رخ می‌دهد، علتی دارد) که مانند خود تجربه، عَرَضی خواهد بود؛ در نتیجه، کلیت و ضرورت قاعده، واهی خواهند شد و هیچ اعتبار کلی حقیقی نخواهند داشت؛ چون پیشین نیستند، بلکه فقط بر پایه استقرا قرار دارند. ولی وضع در اینجا مانند سایر تصورات ناب پیشین (مانند مکان و زمان) است، که می‌توانیم آن‌ها را همچون مفاهیم‌های روشن برگزینیم که از تجربه برگرفته می‌شوند؛ زیرا خودمان آن‌ها را در



تجربه نهاده‌ایم و خود تجربه را نخست با آن‌ها به هستی درآورده‌ایم. البته وضوح تصویری که از این قاعده (علیت: تعاقب سلسله رویدادها را معین می‌کند) به ذهن می‌آید، فقط در صورتی ممکن است که ما آن را در تجربه به‌کار گرفته باشیم؛ ولی تصدیق این قاعده به‌مثابه شرط وحدت تألیفی پدیدارها در زمان، بنیاد خود تجربه است؛ در نتیجه، تقدم پیشین بر تجربه دارد (Ibid).

تفاوت دو برهان به‌نظر یوئینگ، آن است که دومی فقط براساس نبود هرگونه تمایز ممکن میان توالی عینی و ذهنی، جز برای قواعد ضروری ارتباط استدلال می‌کند، نه اینکه مثل دلیل اول براساس این واقعیت استدلال کند که هرکجا حادثه‌ای عینی را ادراک می‌کنیم، نظم ادراکمان همیشه وارونه‌ناشدنی است؛ بنابراین متضمن ارتباط ضروری است. نتیجه دلیل دوم، بر عدم امکان یافتن هر تمایزی مبتنی است، مگر تمایز عینی که دقیقاً این خصیصه (یعنی ارتباط با قوانین ضروری) را دارد؛ به‌جای اینکه بر این واقعیت مبتنی باشد که خصیصه یادشده واقعاً در عینیت نهفته است. کانت چنین استدلال می‌کند که اگر ادراکات حسی ما، توالی یکسان و مشابهی دارند، نظم واقعی^۱ آن‌ها در زمان نمی‌تواند امکان هیچ زمینه‌ای را برای تمییز [توالی] ذهنی و عینی فراهم آورد؛ بنابراین اگر ادراکات حسی توالی عینی، با قوانین ضروری تعیین نمی‌یافتند، فقط می‌توانستیم بگوییم که دو ادراک ساده به‌دنبال یکدیگر می‌آیند، نه اینکه دو حالت اعیان چنین‌اند.

(Ewing, 1969: 78-79)

برهان سوم

کانت در این برهان، به چگونگی ضرورت بخشی به تصوره‌ایمان توجه می‌کند. به‌نظر او تمام تصوره‌های ذهنی ما که یکی پس از دیگری قرار دارند، در صورتی مستحکم و معین می‌شوند که به «بیرون» متصل شوند. منظور از بیرون، تحقق رابطه ضروری عینی

است؛ به طوری که تحقق رویدادی به رویدادی وابسته باشد که قبل از آن وجود یافته و نتیجه آن باشد.

مقدمه اول - معنای عینی آن است که سرشتی نوین به تصوره‌های ذهنی اعطا می‌شود و هم‌بستگی تصورها دلیلی محکم و منطقی می‌یابد، وگرنه رابطه هر تصور را باید با تصور دیگر متعین و ضروری کرد که دایره‌به‌هم (دور منطقی) است.

«معنای عینی نمی‌تواند در رابطه با تصویری دیگر (از چیزی که انسان مایل است آن را عین اطلاق کند) تشکیل شده باشد؛ زیرا در آن صورت، این پرسش تجدید می‌شود که این تصور اخیر چگونه از خود خارج می‌شود و علاوه بر معنای ذهنی، که به منزله تعین ذهنی متعلق به آن است، معنای عینی نیز می‌یابد؟ اگر سعی کنیم دریابیم که با ارجاع به عین به تصوره‌های ما چه سرشت نوینی اعطا می‌شود و تصوره‌های ما از آن طریق چه هیبت و وقاری کسب می‌کنند، درخواستیم یافت که این رابطه کاری نمی‌کند، جز اینکه هم‌بستگی تصورها را به شیوه معینی ضروری و تابع قاعده‌ای می‌کند. (A 197; B 242)

مقدمه دوم - از راه این توالی، که در همه ادراک‌ها مشترک است، هیچ چیز از چیز دیگر متمایز نخواهد شد؛ ولی به مجرد آنکه من با حس درک می‌کنم یا از پیش فرض می‌گیرم که در این توالی، رابطه‌ای با شیء قبلی وجود دارد که تصور مطابق با قاعده از آن نتیجه می‌شود، آنگاه چیزی را همچون رویداد تصور می‌کنم؛ یعنی متعلق را می‌شناسم که باید آن را در موضعی زمانی جای دهم که هماهنگ با شیء پیشین، به شیوه دیگری نمی‌تواند بدان اعطا شود؛ بنابراین، اگر من با حس درک می‌کنم که چیز رخ می‌دهد، در وهله نخست، در آن گنجانیده شده است که چیزی باید پیش تر وجود داشته باشد؛ زیرا پدیدار، نسبت زمانی خود را فقط در رابطه با چیزی می‌یابد که پیش تر وجود داشته است ... ولی این رویداد موضع زمانی خود را در این نسبت فقط در صورتی می‌تواند به‌چنگ آورد که چیزی در حالت قبلی در پیش فرض شود که براساس آن این رویداد همواره، یعنی طبق قاعده، نتیجه می‌شود. (A 198; B 243)

از نظر کانت، برای اینکه تصویری از رویداد داشته باشیم، لازم است تا پدیداری در قبل، پیش فرض باشد؛ زیرا در هر پدیدار این نکته نهفته است که نسبت و جایگاه زمانی

خود را با جایگاه زمانی دیگری تعیین می‌کند. اگر چنین تعیینی نباشد، جداسازی هریک از دیگری ناممکن خواهد بود؛ بنابراین قاعده‌ای هست که این پدیده‌ها را متصل و معین به‌دنبال‌هم سامان می‌دهد.

نتیجه: اول اینکه، از اینجا برمی‌آید که نخست، من نمی‌توانم سلسله را وارونه کنم و آنچه را روی می‌دهد، پیش از چیزی قرار دهم که از آن نتیجه می‌شود؛ دوم اینکه، اگر حالت قبلی وضع شود، این رویداد معین، پرهیزناپذیر و ضروری به‌دنبال آن می‌آید. (Ibid) نتیجه کانت دووجهی است. از یک سو، سلسله پدیدآمده، برگشت‌ناپذیر است؛ چون وجود هر پدیدار، آمیخته با «نسبت زمانی آن» است و در نسبت زمانی، فرض پدیدار پیشین ضروری است؛ بنابراین، بازگشت به عقب غیرممکن است؛ از سوی دیگر، وجود ضرورت میان دو رویداد است؛ یعنی رویداد بعدی و قبلی.

همان‌گونه که یوئینگ معتقد است، دلیل دوم و سوم بسیار شبیه دلیل اول‌اند. (Ewing, 1969: 78) در همه این دلایل، به وجه «روی‌دادگی» پدیدار توجه شده است. رویداد واژه‌ای است که به ضرورت حیثیت زمانی وجود خویش را اعلام می‌کند و بدون پدیدار پیشین، بی‌معنا خواهد بود.

برهان چهارم

این برهان تفاوت بسیار عمیقی با سایر برهان‌های آنالوژی دوم دارد. هردو شارح کانت، کمپ اسمیت و یوئینگ، به این تفاوت معتقدند (Ibid: 73; Smith, 2003: 363)، و برخی نیز این دلیل را از همه دلایل قوی‌تر می‌دانند (حجت، ۱۳۸۴: ۳۲).
مقدمه اول

«اکنون اگر این قانون ضروری احساسی ما و در نتیجه، شرط صوری همه دریافت‌های حسی باشد که زمان پیشین، ضرورتاً زمان پسین را تعیین می‌کند ... پس، قانون ناگزیر تصور رشته زمانی آن است که پدیدارهای زمان گذشته، هرگونه وجودی را در زمان آینده تعیین می‌کنند ... زیرا فقط در پدیدارهاست که می‌توانیم این پیوستگی را در ارتباط زمان‌ها به‌شکل تجربی بشناسیم.» (A 199; B 244)

آنچه در ابتدای برهان به چشم می آید، تفاوت «دریافت حسی» و «پدیدار» است. گویا کانت می خواهد از مرحله دریافت به مرحله ای قدم بگذارد که فقط جولانگه عناصر فاهمه است؛ یعنی عرصه «پدیدارها». شاهد ما عبارت بعد است:

«به هرگونه تجربه و امکان آن، فهم تعلق دارد. نخستین کاری که فهم در اینجا انجام می دهد، این نیست که تصور متعلق ادراک را روشن کند، بلکه تصور متعلق را از اساس ممکن می کند.» (Ibid)

روشن است که وی به سراغ فرآیند ممکن سازی فاهمه رفته است. تجربه ممکن در سایه فاهمه، تصور پدیدار را به دست می دهد. این تصور، به موقعیت زمانی هر یک نسبت به دیگری آمیخته است.

مقدمه دوم

«اکنون این بدان راه رخ می دهد که فهم، نظام زمانی را بر پدیدارها و وجود آنها تحمیل می کند؛ بدین گونه که فهم به هر یک از پدیدارها، به عنوان تالی (پی آمد)، در رابطه با پدیدار قبل، جایگاهی را اختصاص می دهد.» (B 245)

امکان تصور متعلق ادراک (پدیدار) به آن است که فاهمه، مطابق همان ترتیبی که دریافت های حسی در طول زمان وارد ذهن شده اند، جایگاهی به آنها اختصاص می دهد تا جایگاه هر یک به منزله مقدم و تالی پس از آن، حفظ شود:

«بدین سان سلسله ای از پدیدارها ایجاد می شود که به میانجی فهم، دقیقاً همان ارتباط همیشگی را در سلسله دریافت های حسی ممکن، تولید و ضروری می کند، که در صورت حس درونی (زمان)، که در آن همه دریافت ها باید موضع های خود را داشته باشند، به نحو پیشین یافت می شود.» (A 200; B 245)

نتیجه گیری مرحله به مرحله

۱. اینکه چیزی رخ می دهد، دریافت حسی است که به تجربه ممکن تعلق دارد؛ یعنی مرحله اول وقتی است که چیزی با دریافت حسی و صورت زمان، وارد ذهن می شود.
۲. پس از ورود صورت حسی، امکان تجربه، یعنی واقعیت آن، بدین وسیله حاصل می شود که جایگاه و موضع آن نسبت به سایر پدیدارها معین شود. این تعیین موضع را



قاعده‌ای انجام می‌دهد.

۳. این قاعده این است: در رویدادی که زودتر رخ می‌دهد، شرطی نهفته است که با توجه به آن، رویداد بعدی ضرورتاً باید رخ دهد؛ بدین وسیله ما در فهم پدیدارها نیز به فاهمه و اصل علیت نیازمندیم.

بررسی و نتیجه‌گیری

کمپ اسمیت می‌گوید: «علی‌رغم ساختار تازه این برهان، آشکارا در خدمت نظریهٔ محوری اوست که اصل علیت در همهٔ آگاهی‌ها نسبت به زمان، پیش‌فرض است؛ حتی در آگاهی از توالی ذهنی.» (Smith, 2003: 375-376)

نکتهٔ مهم این سخن آن است که اصل علیت در همهٔ برهان‌های قبلی، شرط و پیش‌فرض آگاهی از توالی «عینی» بود؛ به طوری که تا اصل علیت دست به فعالیت نزنده باشد، آگاهی ما از توالی، فقط ذهنی، یعنی فقط تخیلی است و هرگونه تغییر و جابه‌جایی در محل قرارگیری پدیدارها نسبت به هم ممکن است. اکنون به محض ورود علیت به این معرکه، توالی، نقش عینی به خود می‌گیرد و دیگر امکان تخلّف از ترتیب این توالی، یعنی پدیدار بعدی نسبت به قبلی، وجود ندارد.

اما اهمیت این برهان و به عبارت دقیق‌تر، تفاوت این برهان، بنابر نظر کمپ اسمیت، این است که آگاهی از توالی ذهنی نیز علاوه بر توالی عینی، به اصل علیت مشروط است؛ به گونه‌ای که از همان ابتدا، برای فهم تعاقب پدیدارها نیازمند اصل علیت هستیم. البته کانت در این برهان از اصل «سبب کافی» به جای اصل «علیت» استفاده کرده است که اسمیت آن را برداشت مدرسی^۱ کانت می‌پندارد.

مفاد این استدلال را می‌توان این گونه خلاصه کرد: از آنجاکه بخش‌های قبلی، زمان تعیین‌بخش بخش‌های بعدی آن‌اند و زمان فقط در پدیدارهاست که تجربه می‌شود، باید

در خود پدیدارها هم، پدیدارهای قبلی، پدیدارهای بعدی را تعیین ببخشند و این تعیین بخشیدن ضروری به معنای علیت است (حجت، ۱۳۸۴: ۴۰).

به نظر نگارنده، سرّ مطلبی که کمپ اسمیت می گوید (علاوه بر توالی عینی، در توالی ذهنی نیز به اصل علیت احتیاج است) این است که از نظرگاه کانت به حوادث، آنچه تجربه می شود، فقط پدیدارهایند. شناخت ما از این عالم با واسطه گری صورت های مکان و زمان صورت می پذیرد؛ بنابراین آنچه مهیا می شود، پدیدار است؛ پس مواجهه ما با اشیا، مواجهه با پدیدارهای آنهاست؛ بنابراین «زمان» که شرط اصلی توالی و سپس قاعده ای است که در قوه خیال تشکیل می شود و از سوی دیگر، شاکله علیت را می سازد، خود نیز برای شناخته شدن، نیازمند معنای علیت است.

در اینجا ممکن است از سخن اسمیت پرسشی پیش آید که چگونه اصل علیت مقدمه ای برای آگاهی از توالی زمانی است؛ در حالی که انطباقش بر پدیدار ابتدا به صورت ادراک زمان و سپس شاکله زمانی وابسته است؟ به تعبیر بهتر، اصل علیت از اساس، بدون زمان مفادی ندارد تا بر آن تطبیق شود؛ پس لازم است تا تصور توالی زمانی اشیا در ذهن همچون موضوع انطباق این مفهوم، در مرحله پیشین مهیا باشد؛ پس واضح است که علیت نمی تواند برعکس، شرط آگاهی زمانی شود.

پاسخ آن است که این مقدمات رابطه دوسویه دارند. صورت های مکان و زمان و شاکله ها، مهیاکننده شرایط امکان تجربه اند، اما همه شرایط وقتی تمام و کمال حاضر می شود که جزء آخر، یعنی مفاهیم محض فاهمه، از جمله علیت نیز حاضر شوند. از طرفی، زمان در پله های تکوین تجربه همراه با علیت، نقش آفرین است؛ از طرف دیگر، آگاهی از توالی (در ذهن) ماحصل این فرآیند است و به تعلق مفهوم به آن بستگی دارد؛ به عبارت بهتر، نقش علیت در این فرآیند، مهر پایانی عمل اندیشه است؛ همان گونه که همه مقولات فاهمه چنین نقشی دارند و وظیفه فاهمه از اساس همین است.

تمایز این برهان از سایرین

همان طور که در ابتدای این برهان گفتیم، تفاوت آن با سایر براهین، نقش ممتازی به این برهان بخشیده است. مهم ترین امتیاز در اینجا توجه لازم و کافی به «زمان» است. کانت



توالی متعین اجزای زمان را با علیت، هم‌ارز دانسته است؛ آن‌گونه که اجزای قبلی زمان، موجد و به‌عبارت‌بہتر، علت اجزای پسین‌اند. در هیچ‌یک از براهین دیگر به این وجه از زمان توجه نشده و فقط از «روی‌دادگی» پدیدارها و تألیف قوه خیال سخن رفته بود. از نظر کانت، ضرورت برگشت‌ناپذیر در رابطه علت و معلول، در دل سلسله زمان نهفته است. هریک از اجزای زمان، جزء بعد را ایجاد می‌کند و به آن تقوّم می‌بخشد؛ «به‌دیگرسخن، حوادث قبلی (پدیدارها) ضرورتاً به حوادث بعد، وجود یا تعیین می‌بخشند که پیشرفت ضروری نظم زمانی را تفسیر یا مستقر می‌کنند. اما اکنون برای آنکه گفته شود حوادث در حال پیش‌روی ضروری به سمت حوادث بعدی‌اند، درست است که بگوییم حوادث، قید و پیمان علی دارند. اگر خود حوادث واقعاً هم‌بستگی داشته باشند، طوری که پیشرفت زمانی ضروری ایجاد کنند (زمان بعد، از زمان قبل نشأت می‌گیرد و وجود متعین می‌یابد)، پس حوادث بعد، از حوادث قبل، وجود و تعیین پیدا می‌کنند.» (Bird, 2006: 171)

بدین ترتیب، کانت علیت را در ضرورت پیشرفت ذاتی زمان پیدا کرد. تعاقب و توالی معلول پس از علت، به‌معنای توالی جزء بعد زمان، پس از جزء قبلی آن است، به‌طوری‌که احتیاج جزء بعد به قبل، از نوع احتیاج معلول به علت است؛ بنابراین، نباید به‌دنبال حقیقت دیگری برای اصل علیت بود، تا آن را تعریف کرد و آنگاه برای انطباق بر پدیدارهای متوالی هراس داشت. زمان است که وجود یکی پس از دیگری اشیا را ضروری می‌کند و و این ضرورت پیوستگی میان پدیدارها هم‌ارز با علیت است.

پاسخ به اشکالی مهم

برخی از شارحان کانت این برهان را مردود دانسته‌اند (Ewing, 1969: 74-75). این اشکال، که به‌نظر نگارنده از غفلت و سوء تفاهم نشأت گرفته است، برای بسیاری دیگر نیز مطرح است. دلیل ایشان آن است که «چگونه می‌توان از حکمی که به‌طور تحلیلی و ضروری درباره زمان - منتزِع و مجرّد از حوادث واقع در زمان - صادق است؛ یعنی این حکم که زمان قبلی تعیین‌بخش زمان بعدی است، اصل علیت را - هر پدیده‌ای علّتی مقدم بر خود

دارد که آن را به وجود آورده است - نتیجه گرفت.» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

از نظر ایشان، ما با دو عنصر مواجهیم: یکی ظرف زمان و دیگری مظروف آن، یعنی پدیدارها. هر یک از آنها زمان نسبت به زمان قبلی و بعدی خویش، تعیین و تشخیص دارد؛ به طوری که زمان دو نمی تواند بین سه و چهار قرار گیرد، بلکه دو بودن و ذاتش اقتضا می کند پس از زمان یک و پیش از زمان سه باشد؛ اما حوادثی که در زمان روی می دهند، جدا از ماهیت زمان اند و فقط «در آن های زمان» قرار می گیرند. ویژگی ظرف به ماهیت مظروف ربطی ندارد؛ بنابراین اگر گفته شود پدیدارها هم به دلیل ویژگی تعیینی زمان، متعین و ضروری اند، مردود است.

پاسخ: سخن بسیار است؛ اما نکته ای اساسی این مشکل را حل می کند. به نظر می رسد در این اشکال، ابژه تجربی و ابژه استعلایی خلط شده است. کانت بارها اشاره کرده است که مراد از ابژه، ابژه تجربی نیست که با قوای حسی و از تأثر و انفعال آنها برای ما حاصل می شود. ابژه به معنای استعلایی آن، چیزی است که در شرایط امکان تجربه، متعلق فاهمه و مفاهیم محض آن قرار می گیرد. پدیدار، یعنی آن حیث از وجود که برای انسان نمودار شده است؛ پس وجود در نظر کانت، یعنی آنچه در ذهن انسان و در فرآیند شناخت و آگاهی وی وارد شود. اشیا وقتی وجود دارند که برای ذهن آشکار شوند و این ممکن نیست، مگر زمانی که خودشان را بر صورت زمان منقش کنند؛ بنابراین سخن گفتن از ظرف و مظروف، کم لطفی بسیار بزرگی به ساحت فلسفه کانت است.

برهان پنجم

دلیل پنجم، تألیف را شرط شناخت تجربی می داند و در تألیف، کثرات همواره پی در پی می آیند؛ اما نظم این توالی معین نیست و امکان تغییر و برهم زدن ترتیب آنها وجود دارد.

مقدمه اول - برای آنکه این توالی، سامان و نظم یابد، باید تألیف «ادراک» صورت گیرد. ادراک، به دست آوردن کثرات پدیدار است که بدین وسیله ذهن را با عین مرتبط می کند. پدیدار ریسمانی بین ذهن و شیء است و آن گونه که برای ذهن نمایان می شود،



به‌چنگ آورده می‌شود.

مقدمه دوم - لازم است تا پای ادراک به‌میان آید تا نظم در متعلق ادراک، متعین باشد و از قاعده‌ای خاص تبعیت کند. از آنجاکه ادراک حسی متضمن شناخت رویدادی واقعی است و در هر رویدادی، رویدادی دیگر از پیش فرض می‌شود، که این رویداد به‌دنبال آن مطابق قاعده‌ای ضروری بیاید؛ بنابراین «بدون تبعیت نظم توالی از این قاعده خاص، دلیلی نمی‌توان یافت بر اینکه چرا این تألیف نمی‌بایست نظمی درست عکس نظمی که واقعاً دارد، داشته باشد.» (حجت، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶)

مقدمه سوم - کلیدی‌ترین نکته این دلیل این است که نسبت علی، به‌معنای ترتب ضروری رویدادی بر رویداد پیشین، شرط اعتبار همه احکام تجربی ما خواهد بود؛ زیرا اعتبار هر معرفتی، به ارتباط آن با واقع است و ادراک واقع یا همان تجربه حسی، بدون این شرط امکان ندارد؛ بنابراین، اصل علیت یکی از شرط‌های توالی و بنیاد امکان چنین تجربه‌ای است.

نتیجه این برهان در مقدمات آمده است. توالی عینی و ضروری برخاسته از نسبت علی، باید در ذهن و صدور احکام تجربی نقش‌آفرین باشد.

برهان نهم

این برهان در ویراست دوم نقد اول آمده است. (B 233)

مقدمه اول - در احساس من، اشیا به‌دنبال یکدیگر می‌آیند؛ اما ارتباط زمانی آن‌ها از سوی حس محض و شهود برقرار نشده است؛ زیرا آن‌ها فقط وظیفه ادراک و به‌چنگ آوردن داده‌ها را برعهده دارند. این پیوستگی، کار قوه تألیفی نیروی تخیل است که نسبت زمانی را تعیین می‌کند.

مقدمه دوم - اما از آنجاکه این قوه می‌تواند نظم ادراک‌ها را برهم بزند و واقعه اول را در مرتبه دوم پیوند دهد؛ زیرا زمان به‌خودی‌خود تعینی به‌همراه ندارد؛ بنابراین به قوه دیگری خارج از حس نیازمندیم.

نتیجه: این قوه، فهم است. مفهوم محض فاهمه، ضرورت وحدت تألیفی دارد که

مانع هرگونه سرپیچی می‌شود. این مفهوم، نسبت علت و معلول است. علت، معلول را در زمان متعین می‌کند و این فراتر از آن چیزی است که در تخیل مقدم و مؤخر بود؛ بنابراین، اصل تجربه، یعنی شناخت تجربی پدیدارها، که پی‌درپی می‌آیند، با قانون علیت ممکن می‌شود.

نتیجه‌گیری

هدف براهین کانت این است که ثابت کنند ما بدون قاعده‌ای که بتوانیم با آن، توالی پدیدارهای تجربه را مستحکم کنیم تا ضروری شوند و تخلف ممکن نباشد، هرگز موفق به اندیشیدن نخواهیم شد. اندیشه به دو عنصر اساسی محتاج است. یکی «شهود»، که داده‌هایی را از طریق حس وارد نظام ذهن می‌کنند و دیگری مفاهیمی که آن مواد شناختی را به «شناخت» تبدیل می‌کنند. بدون آن مفاهیم، فقط «می‌دانیم»، نه آنکه بشناسیم. تجربه، حصول پی‌درپی تصورات است که با تأثیر اندام‌های حسی، برای ذهن حاضر می‌شوند. حال برای آنکه این تجربه ممکن شود، به ابزار امکان نیازمندیم. این ابزار، صورت‌های ماتقدمی هستند که به مواد شناختی، عینیت و فعلیت می‌بخشند. اولین صورت، صورت زمان است. هریک از اشیا، در یکی از افراد زمان قرار می‌گیرد. صورت دوم، مفاهیم محض است که آن‌ها هم به زمان نیازمندند تا از طریق شاکله‌ها به اعیان متصل شوند و بر آن‌ها انطباق یابند. اصل علیت یکی از همین مفاهیم است. ضرورت ارتباط این پدیدارها که در طبقات زمان نشسته‌اند، با این براهین اثبات می‌شود. نتایج براهین تمثیل دوم به این شرح است:

۱. زمان تهی ممکن نیست: هر پدیدار، رخدادی است. حقیقت رخداد، شیئی است که پیش از زمان تحقق، به شیء دیگری مسبوق بوده است، که آن یکی (سابق) دربردارنده شیء دوم (مسبوق) نبوده است؛ از این رو، ادراک هر پدیدار «در زمان» اتفاق می‌افتد و زمان بدون متعلق ادراک، محال است؛ زیرا زمان صورت ادراک است و اگر مدرکی نباشد، اصلاً نیست؛ بنابراین، پیش از هر پدیداری، پدیدار دیگری بوده است.

۲. تصور صرف برگشت پذیر است: پدیدارها در قوه خیال، با یکدیگر متناسب

می‌شوند و میانشان نظم برقرار می‌شود؛ اما این نظم خدشه‌پذیر و برگشت‌پذیر است؛ زیرا فقط تصویری است که کلیت و ضرورت نیافته است.

۳. علیت، قاعده‌ای است که به رابطه پدیدارها ضرورت می‌بخشد: این نتیجه همان چیزی است که کانت به دنبال آن بوده است. تازمانی که اصل علیت همچون مفهوم کلی فاهمه وارد عمل نشود، هیچ کدام از رابطه‌های پدیدارها ثابت و لایتغیر نیست و تعهدی وجود ندارد که تقدم و تأخر آن‌ها زایل نشود؛ بنابراین در اینجا به قاعده‌ای نیاز است که ریسمان و قید مقدم و تالی را مستحکم کند. این قاعده، اصل علیت است.

۴. پس پدیدارها بر حسب قاعده‌ای پشت سرهم قرار می‌گیرند و این مفاد اصل علیت است.



منابع

۱. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳)، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ویراست دوم.
۲. بخشایش، رضا (۱۳۸۸)، *علیت از نظر کانت*، بوستان کتاب، قم، چاپ دوم.
۳. حجت، مینو (۱۳۸۴)، «کانت و علیت به عنوان امری پدیداری، فرآیندی و پیاپی»، حکمت و فلسفه، سال اول، ش ۱، ص ۲۷-۶۰.
۴. عبداللهی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «علیت در نظام فلسفی کانت»، اندیشه‌های فلسفی، سال اول، ش ۲، ص ۹۷-۱۱۵.
5. Bird, Graham (2006), **A Companion to Kant**, First Published, USA: Blackwell.
6. Ewing, A. C. (1938), **A Short Commentary on Kant's Critique of Pure Reason**, Chicago: University of Chicago Press.
7. ____ (1969), **Kant's Treatment of Causality**, USA: Archon Books
8. Kant, Immanuel (1998), **Critique of Pure Reason**, edited [and translated] by Paul Guyer & Allen W. Wood, First published, New York: Cambridge University Press.
9. Smith, N. Kemp (2003), **A Commentary to Kant's "Critique of Pure Reason"**, New York: Palgrave Macmillan.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی